

بخش دوم

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

گفتار ششم

اتابك بچه نیرنگهایی گوشید آ...

در این گفتار گفتگو میشود از نیرنگهایی که
اتابك برای بیم زدن دستگاه مشروطه
بکار برد و از پیش آمدهای زمان سررشته داری
او تا جاداشدن ملایان از مشروطه خواهان.

چنانکه گفته ایم آمدن میرزا علی اصفرخان اتابك بایران، یکدور
اندیشه های اتابك نوی در تاریخ مشروطه پدید آورد. اینمرد با روی خوشی که
می نمود در دلش جز بدخواهی و دشمنی نمی بود، و با آن نویدها
که میداد و سوگندها که میخورد جز بر انداختن مشروطه را نمی خواست. محمدعلیمیرزا
و آموزگاران زیرکی و کارآزمودگی این را بدیده گرفته برای برچیدن دستگاه شورش
و جنبش بایران خوانده بودند.

چنانکه گفته ایم، پیش از آمدن او محمدعلیمیرزا خود به نبردی برخاسته و شکست
خورده، و این زمان نقشه اش آن شده بود که با مجلس دورویه راه رود و هرگونه همراهی
از آن دریغ دارد، و در همه جا حکمرانان و نیرومندان را با شوب و ستمگری و آزار مردم
برانگیزد، و میان علما دوتیرگی انداخته کسانی را از آنان بدشمنی مجلس وادارد.

اتابك این نقشه را بزرگتر گردانیده بایك چابکی و پافشاری بسیار بکار پرداخت.
یکی از نیرنگهای او این بود که کسانی را از سران مجلس بکناره جویی از آن برانگیزد،
و نیز یکدسته از نمایندگان را بهواداری خود وادارد، که بدینسان مجلس را از شکوه و
نیرو اندازد، و خواهیم دید که با چه استادی این نیرنگ را بکار بست.

پیش از آمدن او در چند جا آشوب پدیدار گردیده، حاجی آقا محسن در عراق،
متولیباشی در قم، قوام الملک در شیراز، هریکی از راه دیگری با مجلس و مشروطه
بدشمنی برخاستند. حاجی آقا محسن از ملایان دیده دار عراق، و خود مرد بیبایك و
بیدادگری بود. پیش از جنبش مشروطه بیدادگریها کرده و در نتیجه آن بتهران
خواسته بودند. این زمان که باز در عراق میبود، بانگیزش محمدعلیمیرزا یا بدلخواه
خود، دوباره بکار برخاسته بود. چنانکه گفته میشد سوارها برای تاراج و کشتار باین
دیه و آن دیه میفرستاد. یکمرد مجتهدی رفتار شامسونان میکرد. بارها در مجلس



پ ۸۱
عباس آقا تبریزی

ستمگرهای او بمیان می آمد. در نشست روز سه شنبه نهم اردیبهشت ۱۲۸۶ (۱۶ ربیع-الاول ۱۳۲۵) تلگراف زنهای ابراهیم آباد خوانده شد که از قم فرستاده و در آن چنین می گفتند: چهارده تن از کسان ایشان بفرموده شیخ عبدالله ثانی، (۱) حاجی آقا محسن کشته شده است و هفده باهجه تن زخمی گردیده و نزدیک بمرک میباشند. و گروهی را نیز گرفته بند کرده اند.

مجلس از این تلگراف بنگان آمد. یکی از نمایندگان گفت: «اگر اینطور است ثمر نشستن مادر اینجا و حرف زدن چیست؟! ..» دیگری گفت: «خیلی عجب است که میگوید اگر اینطور است، و حال آنکه تعدیات حاجی آقا محسن بالاتر از اینهاست». متولیباشی در قم، با مشروطه بدشمنی برخاسته و دسته ای بر سر خود گرد آورده، جلوگیری از جنبش آزادیخواهان میکرد و بانجمن راه نمیداد، بمردم ستم دریغ نمیداشت. یکدسته بدادخواهی او بتهران آمده بودند و بارها در مجلس یاد بیدادگری او میرفت. قوام الملک که حکمرانی شیراز از سالها در خاندان ایشان بوده و در فارس پیروان وزیر دستان بسیار میداشت، با مشروطه دشمنی مینمود، و میان او و پسرانش با «انجمن-اسلامی» و آزادیخواهان کشاکش سختی برخاسته بود. آزادیخواهان در تلگرافخانه گرد آمده، و قوام الملک و کسانش مسجد نو را جایگاه گرفته بودند. هر روز تلگرافهای ناله و فریاد میرسید و در مجلس بارها گفتگو بمیان می آمد. از اینسوی «انجمن اتحادیه فارس» که شیرازیان در تهران برپا کرده بودند، به پشتیبانی همشهریان خود برخاسته، در بهارستان چادر زده از مجلس دادخواهی میکردند.

مجلس بارها درباره اینها بدولت یادآوری میکرد ولی نتیجه دیده نمیشد، و همچنان میبود تا اتابک سررشته دار گردید، و آن نویدها را در باره همراهی با مجلس داد، و چون در این زمینه پافشاری میرفت، برویه کاری با تلگراف حاجی آقا محسن و متولیباشی را بتهران خواست. قوام الملک را نیز از حکمرانی برکنار گردانید. لیکن نتیجه ای از اینها دیده نشد و آنان پروای تلگراف ننمودند.

روز سه شنبه ۱۶ اردیبهشت (۲۳ ربیع الاول) که روز مجلس میبود در حیاط بهارستان هنگامه ای برپا گردید. شیرازیان که بدادخواهی در آنجا بست می نشستند امروز دسته هایی از انجمنهای دیگر را هم بیاری خود خواندند. نیز ستمدیدگان قم و عراق که از دست متولیباشی و حاجی آقا محسن بدادخواهی آمده بودند با آنان پیوستند.

در این هنگام یکی از گرفتاریها ناخشنودی شاهسونان ببنادای از حکمران خودشان، پالکونیک روسی، میبود. پالکونیک که او را برای فرماندهی قزاقخانه بایران آورده

(۱) شیخ عبدالله یکی از «مشیخ» بزرگ کردمی بود که در زمان ناصرالدینشاه بنام لشکرکشی و جنگ با «رافضیان» از خاک عثمانی باذربایجان تاخت و کسان او در کشتار مرد و زن و بچه و در تاراج و ویرانی اندازه نگه نداشتند و این بود که به ستمگری شناخته گردید.

بودند، حکمرانی ایل شاهسون ببنادای که در پیرامون ساوه می نشستند، نیز با وی میبود و تا میتوانست با مردم چیرگی و ستمگری دریغ نمیکفت. همچنین با سرکردگان ایرانی قزاقخانه دژ رفتاری بسیار مینمود.



۸۲
در راست یسبی: حاجی شیخ مازندرانی - حاجی تهرانی - آخوند خراسانی

از اینرو پس از جنبش آزادیخواهی، کسانی از آن سرکردگان، گردنفرازی نموده از قزاقخانه خود را کنار کشیدند. نیز ایل شاهسون در برابر او ایستادگی نشار داده بناله و دادخواهی برخاستند. در این هنگام یکدسته از آنان نیز در بهارستان بست می نشستند، و امروز آنان هم با دیگران یکی گردیدند. رویهمرفته چند هزار دادخواه گرد آمده بجوش و خروش پرداختند. نخست از

ستمگرهای قوام سخن راندند و تلگرافی از شیراز خواندند که « قوام بشرارت افزوده و جمعی را از اجله علما صدمه زده و اذیت کرده. چند نفر قریب بهلاکتند ». سپس عراقیان و قمیان و شاهسونان، هر گروهی بنوبت خود، از بیدادگرهای حاجی آقا محسن و متولی باشی و پالکونیک یاد کردند.

سپس سید محمد رفیع نامی که بتازگی از قم و عراق بازگشته بود بروی بلندی آمده بسخن پرداخت. نخست از بدی قمیان و نگرایی آنان بمشروطه، و از بیدادهای متولیباشی سخن رانده سپس بیدادهای حاجی آقا محسن درآمد، و از چیرگی او در عراق، و اینکه با زور مردم را به بستن بازار واداشته، خانه‌های دو تن را بتاراج داده چند هزار سوارگرد آورده و بر سر علیخان در ابراهیم آباد فرستاده، که با جنگ و خونریزی با نجا دست یافته، چهارده تن کشته، هجده تن زخمی کرده‌اند، يك كودك سه ساله را بچاه انداخته‌اند، بزنان گزند و آزار درینغ نگفته‌اند، سخن راند.

این داستانها را بدرازی سروده همه را بگریه انداخت. مردم به هیاهای می-گریستند و نامهای حاجی آقا محسن و پالکونیک و قوام و متولی باشی را با نفرین و بیزاری بزبان می‌آوردند.

چون سخنرانی به پایان رسید همگی روسالون مجلس آوردند، و بآوردن بگردادخواهی نموده چاره طلبیدند، همچنین از قانون اساسی نام برده بپایان رسانیدن و بیرون دادن آن را خواستار شدند. سپس چون نمایندگان از مجلس برخاستند جلو آنان را گرفته راه ندادند. سعدالدوله بجلو آمده پند بایشان داد، و خود بگردن گرفت که بخانه اتابك رفته برداشتن قوام و حاجی آقا محسن و متولیباشی و پالکونیک را از شیراز و عراق و قم و ساوه بطلبید، و پافشاری نموده نتیجه بدست آورد. بدینسان مردم را پس گردانیده راه نمایندگان باز کرد.

لیکن این رفتن سعدالدوله بخانه اتابك، نتیجه اش کناره جویی او از نمایندگان گریید. اتابك او را فریفته بسوی دربار کشید. مردی که در زمان خود کامگی بهواداری از مشروطه و قانون برخاسته، و بکیفر آن از وزیری برافتاده و با رنج و خواری بسیار به یزد رانده شده، و سپس در زمان مشروطه از مردم ارجمندی بسیار دیده، و باشکوه و پاسداری بنهران بازگشته، و یکی از نمایندگان برگزیده مجلس شده، و از مردم نام پدیده، (ابوالمله) یافته بود، بیکبار همه این چیزها را فراموش کرده، و از جایگاه بلندیکه یافته بود چشم پوشیده بسوی دربار گرایید، و در چنین هنگامی از مجلس کناره جست.

داستان نامه هایی را که اتابك از میرزا ملكم خان و طالبوف برای این آورده بسوده نوشته‌ایم؛ (۱) لیکن آنها انگیزه اینکار نتوانستی بود. طالبوف یا میرزا ملكم خان ازو، کناره جویی از مجلس نخواسته بودند. می‌باید گفت؛ انگیزه جز ناشایستی خودش

نبوده. با بیرون رفتن او از مجلس مشارالملك و برخی دیگر نیز کناره جویی کردند، و این يك فیروزی از اتابك بود که مجلس را از این نمایندگان بی بهره گردانید. اما داستان قوام و دیگران و نتیجه آن شورش و نمایش، روز پنج شنبه هجدهم اردی-بهشت (۲۵ ربیع الاول)، محتشم السلطنه دستیار وزیر داخله (اتابك)، که بنمایندگی ازو بمجلس می‌آمد در آن باره چنین گفت:

« حاجی آقا محسن همین دو روزه از عراق حرکت خواهند کرد. در باب قوام الملك و پسرهایش هم تلگرافات اکیده شده خاطر آسوده دارید که همین چند روزه حرکت خواهند کرد... متولیباشی حضرت معصومه هم احضار شده‌اند.

لیکن اینها جز فریبهایی نبود، و خواهیم دید که اتابك بجای خوابانیدن این آشوبها گرفتارهای دیگری برای مجلس پدید آورد.

در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. چنانکه اندیشه‌های حاجی شیخ فضل الله در خواست نمودند که بآن افزوده گردد.

مجلس ناگزیر شد کمیونی برگزید. و اینان يك قانون بزرگ-تر دیگری بنام «متمم قانون اساسی» نوشته آماده گردانیدند. لیکن از ترس آنکه بهانه بدست بدخواهان افتد ناگزیر شدند از دیده علما بگذرانند، و این بود نشستهایی در مجلس برای این کار برپا میگردند که بهبهانی و طباطبایی و حاجی شیخ فضل الله و برخی دیگری از علماء گرد آمده در آن پیرامون گفتگو میگردند.

ولی این گفتگوها دودستگی بمیان علما انداخت و دشواریهایی پدید آورد، و برای آنکه داستان نیک روشن شود در اینجا اندکی ایستاده و در باره این علما و اندیشه-ها و آرزوهای ایشان سخنانی برانیم:

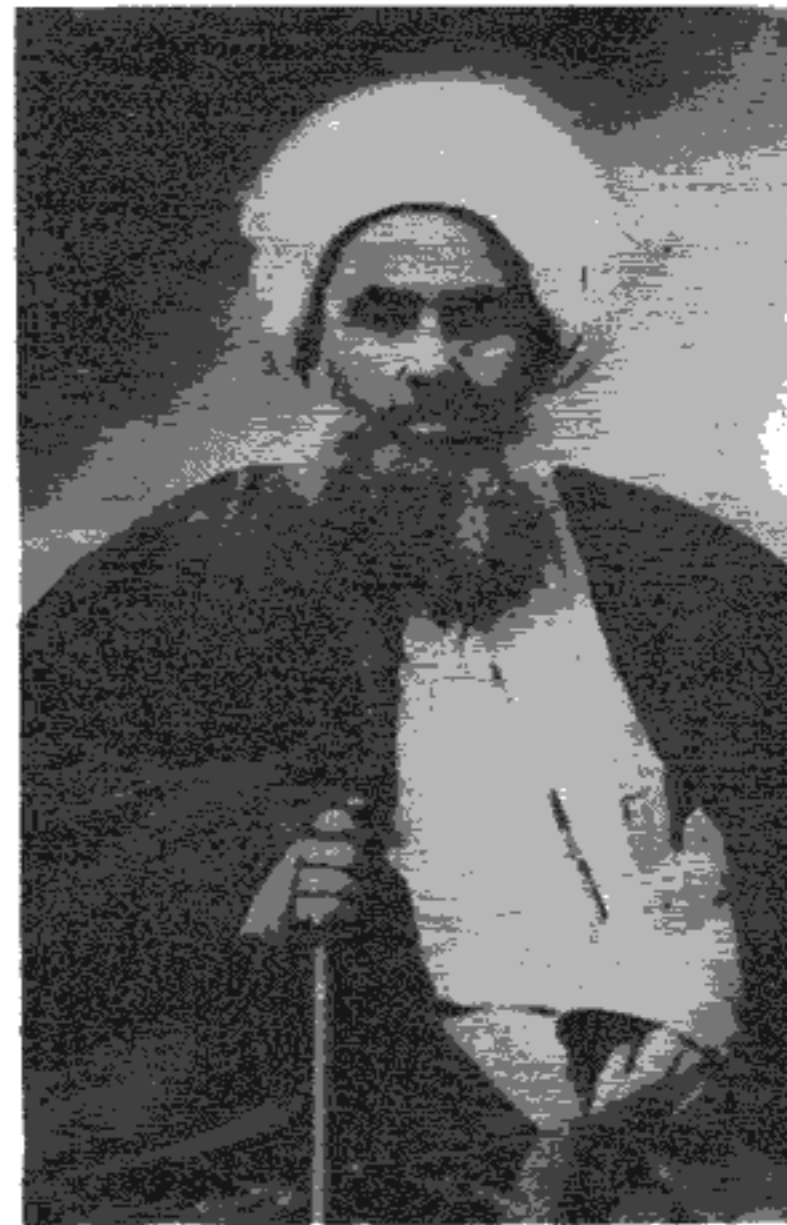
چنانکه گفته ایم جنبش مشروطه را در تهران دو سید پدید آوردند و صدرالعلماء و حاجی شیخ مرتضی آشتیانی و شیخ محمد رضای قمی و کسان دیگری از ملایان با آنان همگام میبودند. سپس در پیش آمد بست نشینی در مسجد آدینه و کوچیدن بقم حاجی شیخ فضل الله نیز با آنان همراهی نمود و پس از آن همیشه همراه میبود.

پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس، دیگران هر یکی بهر ای جسته بکنار رفتند. ولی دو سید و حاجی شیخ فضل الله همچنان باز ماندند، و چون مشروطه را پدید آوردند خود می‌شماردند از نگهبانی ماز نمی‌ایستادند. دوسید با آنکه بنمایندگی برگزیده نشده بودند همیشه در نشستهای مجلس میبودند و بگفتگوها در می‌آمدند. حاجی شیخ فضل الله نیز گاهی میبود.

اینان مشروطه را پیش بردند لیکن در اندیشه و آرزو یکی نمیبودند. دو سید راستی را مشروطه و قانون میخواستند، ولی حاجی شیخ فضل الله «رواج شریعت» را

میطلبید و بیکیبار از هم جدا میبودند .

دو سید ناتوانی و پریشانی ایران را دیده و توانایی و سامان کشورهای اروپایی را میشنیدند ، و همچون بسیاری از کوشندگان ، انگیزه و سرچشمه کار را جز بودن قانون و



پ ۸۳

حاجی شیخ فضل الله نوری

گاهی نیز در پاسخ پرسشهایی که میرفت اندیشه خود را باز نموده چنین میگفتند : اکنون که « صاحب شریعت » (امام زمان) نا پیداست و « اجرای شریعت » نمی شود و خواست و ناخواست « حکام جور » چیره گردیده اند باری بهتر است برای جلوگیری از خود - کامگی و ستمگری ایشان قانونی در این میان باشد و « عقلای امت » مجلسی برپا کرده در کارها مشوره کنند .

مشروطه در اروپا و نبودن آن در ایران نمیدانستند ، و از اینرو از درون دل به پدید آوردن مشروطه و قانون میکوشیدند . چیزی که هست اینان که از علمای شیعی و بیگمان هوادار « شریعت » و « مذهب » میبودند ، خرسندی نمیدادند که قانونی با شیخ « شریعت » گزارده شود و از آن بجلوگیری میکوشیدند .

آخوند ملا کاظم خراسانی و حاجی شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی ، که آنان نیز از نجف به پشتیبانی برخاسته و با تلگراف و نامه یاورینهای بسیار

بجایی مینمودند ، همین راه را میپیمودند ، و

این اندیشه آنان میبود باید گفت مشروطه را از « شریعت » جدا میکردند ، و از اینرو چون کسی میگفت : « مشروطه باید مشروعه باشد » ، بانگ پرو زده میگفتند : « ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمیشود » . (۱)

لیکن اینان نیز با بستگی به « شریعت » نموده میخواستند قانونی که آشکاره آشخیج آن باشد گزارده نشود و کارهاییکه با « مذهب » نمیسازد بمیان نیاید ، و در این باره ایستادگی از خود نشان میدادند .

اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دو سید و کسان دیگری از علما که پافشاری در مشروطه خواهی مینمودند ، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی دانستند ، و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمیداشتند ، مردان غیرتمند از یکسو پریشانی ایران و ناتوانی دولت را دیده و چاره ای برای آن جز بودن مشروطه و مجلس نمیدیدند و با پافشاری بسیار بهواداری از آن میکوشیدند ، و از یکسو خود در بند کیش بوده چشم پوشی از آن نمیتوانستند . در میان این دو درمیانددند .

اما حاجی شیخ فضل الله بیکیبار در راه دیگری میبود . اینمرد از یکسو بشکوه و آرایش زندگی ، و بنام و آوازه ، دل بستگی بسیار مبداشت و « پارك الشریعه » بنیاد نهاده و اسب و کالسکه بسیج کرده همیشه بادستگاه اعیانی میزیست ، از یکسو فریفته « شریعت » میبود و رواج آن را بسیار میخواست . توده و کشور و اینگونه چیزها نزد او ارجی نمی داشت . باین اندیشه ها کمتر نزدیک آمده بود . با شور و جنبش مشروطه خواهی همراهی نمود ولی معنای آن را نمیدانست .

چون در زمانهای پیش ، در ایران بیش از دو نیرو نبودی : یکی « حکومت » و دیگری « شریعت » و هر زمان که با حکومت کشاکش رفتی جز به برای پیشرفت کار « شریعت » نرفتی ، و او این شور و جنبش را که با دربار قاجاری میرفت ، نیز از آنگونه میشمرد و از يك نیروی سومی ، نیروی توده ، که این زمان پدید آمده و گام ، بگام زور آورتر میگردد ، نا آگاه مانده گمان دیگری نمی برد . با يك امید و آرزوی بسیاری پیش آمده چنین میخواست که « احکام شرع » را برویه قانون آورد و بمجلس بپذیراند . رویهمرفته به بنیاد نهادن يك « حکومت شرعی » میکوشید .

برای اینکه از اندیشه و سهش او نمونه درستی در دست باشد بخشی از نامه او را که در دیماه ۱۲۸۵ (ذی القعدة ۱۳۲۴) با سپهان برای آقا نجفی نوشته در (۱) جمله ایست که حاجی شیخ عبدالله مازندرانی به حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته .

حاجی میرزا حسن هنگامیکه از تبریز با خشم بیرون آمده تلگرافی (یا نامه ای) بنجف فرستاده و در آن پس از بدگویی از مشروطه خواهان چنین گفته : « باید مشروطه مشروعه باشد » . حاجی شیخ در پاسخ او گفته : « ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمی شود » . این داستان آن زمان بزبانها افتاد و شاعر (خامنه ای) هم گفته : « بلی از گاو مجسم مجوف ضلالت انسان » لیکن من تاکنون تلگراف یا نامه حاجی شیخ را درجایی ندیده ام .

اینجا میآوریم :

«چنین بنظر میرسد که اگر وضع مملکت برگرفتن خراج شرعی بر صدقات لازمه»
 «از زکوة و غیرها و بعبارت اخری اخذالعشر مما ینبت من الارض و طرح جمیع عناوین»
 «دیگر و صرف در مصارف اصناف ثمانیه من العالمین و الفارمین و المؤلفه و فی سبیل الله»
 «الخ بشود بشرحی که محتاج بذکر نیست و جناب عالی محض توجه محیط بتمام آن میشود»
 «کارها اصلاح و زاد فی شرف الاسلام و حصل الشرف فوق الشرف و فیه من الفوائد»
 «الاسلامیه مالا یخفی اگر چه مناقشات علمیه در دقیق نظر بسیار است و لکن مقصود بعد»
 «از وقوع عمل بوجه لایبیه بصحت اسم است و منافع مترتبه بر این اسم و اما طرق»
 «دیگر معالیه ملل الاروبیین فقیه اضمحلال الدین و انحطاط الاسلام و اهل و خوف»
 «الوقوع ولو بعد حین فی مفاصد کثیره» . و بالجمله اگر از اول امر عنوان مجلس عنوان»
 «سلطنت جدید بر قوانین شرعی باشد قائمه اسلام همواره مشید خواهد بود» .

این را باقا نجفی نوشته که او را با خود هم اندیشه گرداند ، و سپس رونوشتش را بنجف برای پسر خود فرستاده که آخوند خراسانی و دیگر علمای آنجا را بیگانه کند . این در چند ماه پیش ، و در هنگامی بوده که آزادیخواهان نیک شناخته نگردیده ، و خواست ایشان که روان گردانیدن مشروطه اروپایی و نیرومند گردانیدن کشور میبود ، نه رواج دادن به «شریعت» . نیک دانسته نشده ، و جز امید و خوش گمانی در دل این مجتهد شیعی جانمیداشت .

لیکن کم کم چگونگی بیرون می آمد ، و نیروی آزادیخواهان می سترسید و جدایی که میانه خواست ایشان و اندیشه ایندسته از میان علما آغاز دو دستگی
 میان علما و از مشروطه دلسرد می شدند و بکله وبدگویی بر میخواستند . بیش از همه نوشته های روزنامه ها باینان گران می افتاد .

روزنامه ها آنروز چیزیکه باخشیج دین یا «شریعت» باشد نمی نوشتند ، و خود نیارستندی نوشت . آنروز دشمنی باکیش یا دین در میان نمیبود ، و هنوز بیشتر پیشروان جنبش، خود از دینداران ، یا بهتر گویم : از پیروان کیش شیعی ، میبودند .

لیکن همینکه روزنامه ها در سرا پای ستونهای خود گفتگو از «شریعت» و علما نمی کردند ، همینکه سخن از آبادی کشور و نیرومندی توده میرانند و چیزهای نوینی از درس خواندن دختران و باروفا فرستاده شدن شاگردان و مانند اینها بمیان میآوردند ، همینکه در برابر علما ایستاده خود جدا سرانه اندیشه بیرون می دادند ، اینها در دیده آنان جز روگردانی از دین و بی پروایی با «شریعت» نمودار نمی شد .

آن دل بستگی که آزادیخواهان بکشور مینمودند و بدین و علما نمی نمودند ، مایه رنجش ایشان میگردید ، و همین را دلیل بیدینی آزادیخواهان میشماردند . این شکفت تر که

نام بایی (بهایی) بروی آنان میگزاردند .

«در نگاه نخست پنداشته میشود که چون دشمنی سختی را که ایرانیان در باره بایان (بهاییان) می داشتند می دانسته اند ، برای برآغلانیدن مردم برآزادیخواهان ، این

نام را بروی آنان میگزاردند . لیکن مامیبینیم در نامه های که به نزدیکان و راز - داران خود مینوشته اند نیز این نام رامی برده - اند . از اینجا پیداست که براستی چنین پنداری در دلهاشان میبود .

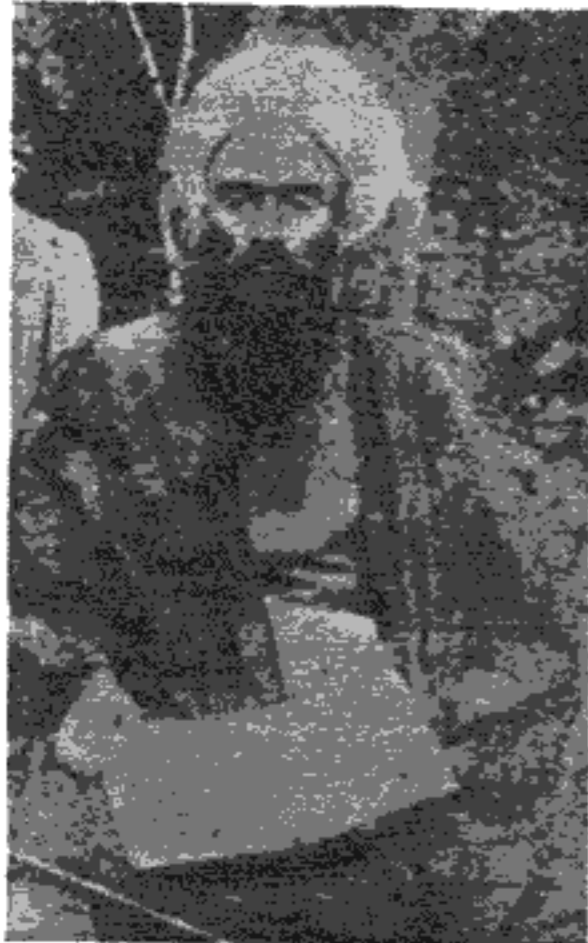
سیداحمد طباطبایی که از آغاز کوشش همگام برادر خود (شادروان طباطبایی) بوده ، و در کوچیدن به عبدالعظیم و قم همراهی نموده ، و اینزمان کم - کم از مشروطه دلسرد میشده ، در نامه ای که بدختر خود در نجف نوشته

چنین میگوید: «از مجلس

پ ۸۴
 شیخ محمد رضای قمی

شورایملی هم بجز سختگیری بر مردم چیز دیگری ظاهر نشده . چیزیکه ظاهر شده اینکه بایبه و طبیعین قوت گرفته طلوعی دارند که شاید مسلمین باید از آنها تقیه کنند» . میگوید: «فلا در حیاط شاهی مقابل خانه جناب آقا سید ریحان الله زنها مجلس منعقد کردند رئیس مجلس یکی خواهر گل و بلبل است که سنه سابقه ملکه ایران را بفرنگستان برده و یکی زن میرزا حسن رشدی معروف و یکی بی بی نامی که هر سه از قرار مشهور محقق - البایبه هستند» .

در نامه دیگری که بداماد خود نوشته چنین می گوید : «نمیدانید که این مجلس شورای ملی چقدر ضرر بدین و دنیای مردم میزند و چه آثار شریه بر آن مترتب است .



مجلسیکه بایبه و طبیبیه داخل در اجزاء و اعضای آن بلکه در اجزاء رئیس آن مجلس باشند بهتر از این نخواهد شد ، نمیدانید که این فرقه ضاله بایبه و لامذهبا چه قوتی گرفته و چه فتنه و آشوب میکنند . خدا لعنت کند سید جمال الدین واعظ لا مذهب را چقدر مردم را بضالت انداخت . بنحویکه مردم از بسکه آن خبیث سرمبزرگ گفته که دعا و قرآن نخوانید و روزنامه بخوانید روزنامه خواندن را جزء ضروریات مذهب میدانند و دعا و قرآن را موقوف کردند آنهم چه روزنامه که مشتمل بر کفریات و توهین شرع انور است . البته از روزنامه مجلس و کوکب دری و ندای وطن با آنجا فرستاده اند ، (۱)

نامه خود حاجی شیخ فضل الله را که به پسرش نوشته نیز خواهیم آورد ، اینان از یکسوکیش بهاییان را نمیدانستند ، و از یکسو باندیشه و آرزوی آزادیخواهان فرو نرفته و خواست آنان را در نمی یافتند . این معنی که یکمردمی خود سر رشته کارها را بدست گیرند و خود در بند نگهداری کشور باشند بدلهای آنان راه نیافته بود . آنان چنین دیده بودند که نگهداری کشور را دولت کند ، و مردم نیز گرد علماشان را گرفته براهنمایی ایشان بکار زندگی و کیش خود پردازند . این شور و سهش که آزادیخواهان درباره کشور و پیشرفت آن از خود می نمودند اینان انگیزه ای برای آن نمی دانستند ، و چون بایبان ، بهتر گویم : پیروان سید باب ، در آغاز پیدایش خود بکوشش های جانبازانه ای در راه پیشرفت کیش خود برخاسته و همه را بشکفت آورده بودند ، اینان آن داستان ها را بیاد می آوردند و در باره آزادیخواهان و کوششهای آنان چنین می پنداشتند « همان بایبانند . از آن راه نتوانستند دین خود را آشکار گردانند این بار از این راه پیش آمدند » . دل بستگی بی اندازه بکیش شیعی و آموزگهای آن چشم خرد و فهم اینان را چنان بسته بود که چنین پنداری را بدلهای آنان کارکنان در بار می انداختند . زیرا بیگمان در این هنگام کارکنان نهانی اتابک بنزد ملایان آمد و رفت می کردند و به بازگرداندن ایشان از مشروطه میکوشیدند ، و بیگمان یکی از افزار های ایشان « بایب » خواندن آزادیخواهان میبود . (چنانکه سپس این را خواهیم دید .)

این هم میباید گفت که خواست اینان از « بایبه » بهاییان بوده . پیروان سید باب که بایب نامیده شده بودند ، پس از کشته شدن آن سید و برخاستن میرزا حسینعلی بهاء الله بدو دسته جدا شدند : یکدسته میرزا حسین علی را نپذیرفته و از میرزا یحیی صبح ازل که جانشین باب میبود ، جدا نکردیدند و بنام او « ازلی » خوانده شدند ، یکدسته به بهاء الله گراییده بنام او « بهایی » شناخته گردیدند .

(۱) این نامه ها آن یکی در چهارم ربیع الاول و این یکی در هفتم ربیع الثانی ۱۳۲۵ و نزدیک بهمان روزها بوده که گفتگو مینماییم ، داماد سید احمد طباطبایی آقا ضیاء الدین پسر حاجی شیخ فضل الله است .

دسته بیشتر ، اینان میبودند و کوشش را نیز اینان مینمودند . ملایان همین را می گفتند ، ولی چون از سر گذشت های اخیر ایشان آگاهی نمیداشتند باهمان نام پیشین « بایبه » شان مینامیدند ، و آزادیخواهان را از دسته آنان می پنداشتند .

در جاییکه چگونگی وارونه این میبود و ما اگر بخواهیم همبستگی را که میان بهاییان و ازلیان با مشروطه بوده ، برآستی روشن گردانیم باید بگوییم : بهاییان هواخواه خود کامکی ، و ازلیان هواخواه مشروطه می بودند .

داستان اینست که چون میرزا حسینعلی بدعوی برخاست و دسته ای بنیاد نهاد رویان ، چه در ایران و چه در قفقاز ، پشتیبانی از او نمودند . بهاء الله نیز در نوشته های خود گرایش بروسیان نشان داد . از آنسوی انگلیسیان بنام همچشمی در سیاست به پشتیبانی از ازلیان برخاستند . بویژه پس از گرفتن قبرس از دست عثمانیان ، که چون میرزا یحیی صبح ازل با خاندان خود در آن آبخوست میزیست ، و خواه ناخواه بسته و زیر دست انگلیسیان گردید . چاپ کردن برآون کتاب « نقطه الکاف » حاجی میرزا جانی کاشانی را و دیباچه ای که خود او (با خامه میرزا محمد قزوینی) بر آن کتاب نوشته ، همه از این راه است .

ازلیان در ایران کمتر میبودند و خود را سخت نهان میداشتند . زیرا در سایه این نهانی از دست و زبان مردم ایمن میماندند ، و آنکاه بهنگام فرصت باسانی توانستندی بادست ملایان مردم را به « بهاییان » برآغلانند و از آنان کینه جویند . بسیاری از بهایی - کیشها در ایران ، با کوشش اینان بوده .

داستان شگفت گله مندی مردم از « تعرفه گمرکی » میسو نوز در سال ۱۲۸۲ ، که در یزد و اسپهان به بهایی کشی انجامید ، می توان آن را یکی از نتیجه های این همچشمی دودولت ، و دشمنی دودسته بایکدیگر شمرد . (۱)

از سخن خود دور تیغیم ، در جنبش مشروطه چون دولت انگلیس هوا خواه آن میبود ازلیان پابمیان نهادند ما تنها در اینجا نام خاندان دولت آبادی را میبریم . حاجی میرزا هادی بزرگ اینخاندان نماینده صبح ازل در ایران میبود ، از آنسوی چون دولت امپراتوری روس دشمنی با مشروطه نشان میداد بهاییان بادستور عباس افندی عبدالبهاء خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان محمد علیمیرزا می بودند .

پیش از آنکه اتابک بایران آید زمینه دو دستگی میانه علما برپا شده بود ، زیرا چنانکه گفتیم مشروطه اروپایی و کیش شیعی **کشاکش بر سر قانون اساسی** دوتاست و این دو را باهم سازش نتوانستی بود ، و آنرا سازشی که آخوند خراسانی و همراهان او می اندیشیدند بجایی نتوانستی رسید . ملایان یک چیزی را در برابر « شریعت » دیدن نمیتوانستند و « باخشیج نبودن قانونها » مایه خرسندی آنان نمی گردید . بویژه پابستگی که میانه « شریعت » و زندگی

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۰ دیده شود.

چنانکه گفتیم در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. کمیونی از مجلس آنرا آماده گردانیده بود، و تقبیرزاده و نمایندگان آذربایجان و کسانی از دیگر نمایندگان شتابزدگی درباره بیرون آمدن آن مینمودند. مردم نیز آنرا میطلبیدند. همین قانون نوشتن و آنرا طلبیدن بعلمای «شریعت خواه» گران می افتاد و برنجش آنان می افزود. قانون اساسی پیشین هنگامی گذشت که آغاز جنبش، و شور و سهش مردم زور آور میبود. از اینرو رنجش نشان داده نشد. ولی این هنگام آن شور و سهش از زود افتاده و يك سهش دیگری بنام «شریعت خواهی» در دل های کسانی پیدا شده بود. گذشته از حاجی شیخ فضل الله و پیروان او برخی از نمایندگان مجلس «شریعت خواهی» می نمودند.

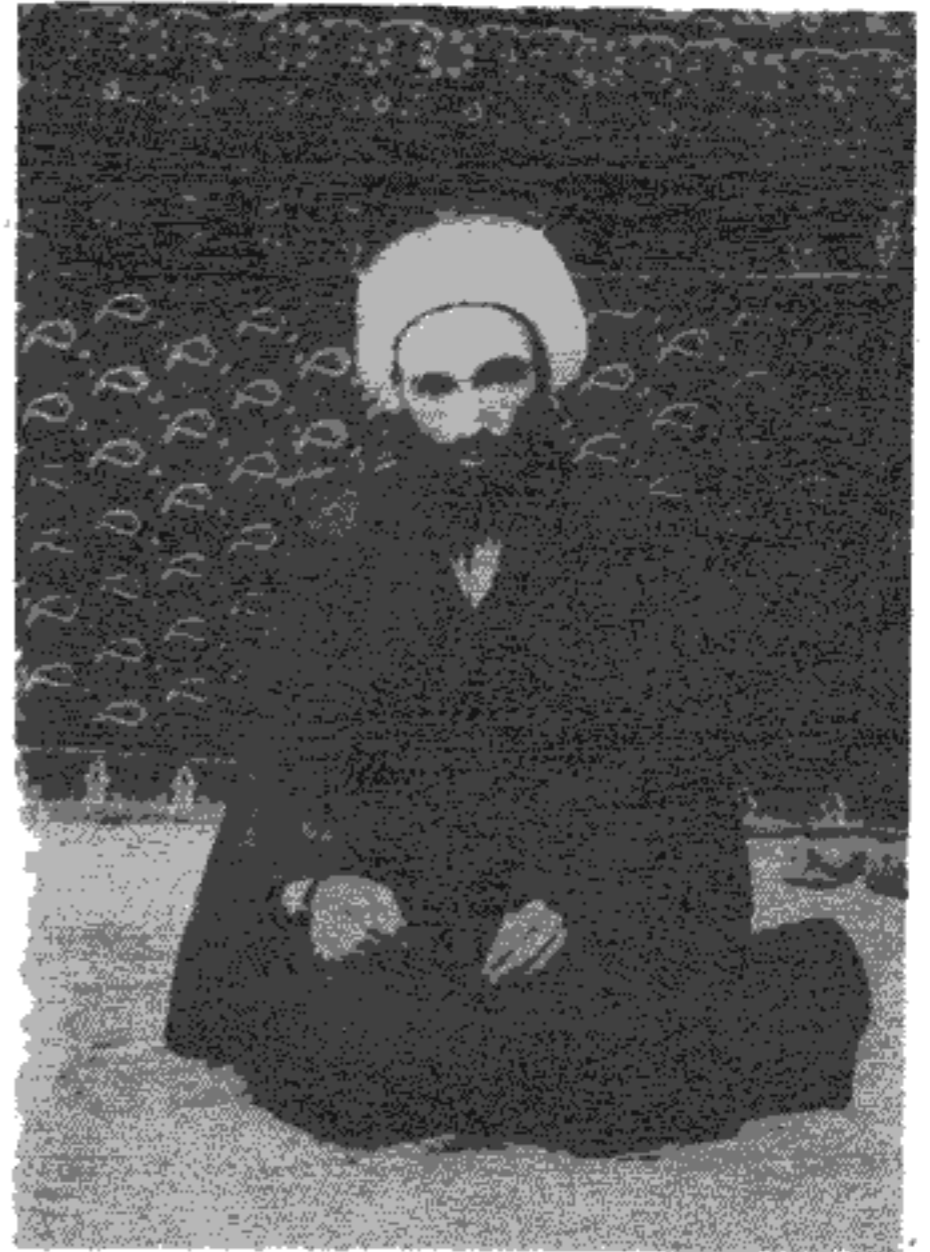
اینان چون پیشگامان آزادیخواهان را «بابی» یا «طبیعی» می پنداشتند چنین میگفتند: «خواستشان از میان بردن شریعت اسلام است و این قانون را برای آن مینویسند.» این گونه سختانی را در میان مردم نیز پراکنده می گردانیدند.

از اینرو چون کمیون کار خود را پایان رسانید و قانون اساسی آماده گردید دارالشوری از پذیرفتن آن ترسید، و برای جلوگیری از بدگمانیهای مردم چنین نهاد که کسانی از علماء با چند تنی از نمایندگان بنشینند و آنرا اصل باصل از دیده گذرانند. این را چاره کار پنداشت، در حالیکه این خود مایه دشواری خواستی بود.

زیرا حاجی شیخ فضل الله و دسته او آماده میبودند که در آن نشست ایرادهایی بقانون گیرند و باندیشه خود پیشرفت دهند. بدینسان بایستی یا يك کشاکش بزرگی در میانه در گیرد و در بیرون بدو تبرگی مردم انجامد، و یا قانون اساسی گوهر خود را از دست داده رویه «شریعت» بخود گیرد.

برای آنکه اندیشه حاجی شیخ فضل الله و چگونگی سهش های او نيك بدست آید بهتر است نامه ای را که در همان روزها برای پسر خود در نجف نوشته و نسخه آن در دست ما است در اینجا بیاوریم. متن نامه با خط دیگریست. حاجی شیخ فضل الله در کنار آن با خط خود مینویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم فرزندا عزیزا مهربانا يوم ۲۴ ع ۱ است بحمد الله همگی، «سالم مدت است بخط خود چیزی بشما ننوشته ام مختصر گرفتاری و کار با اندازه ای شد که فرصت، «خواندن کاغذ نیست چه رسد بنوشتن تمام ممالک ایران از تبریز و اصفهان و شیراز و رشت، «ووو خراب وضع مردم مختلف و انجمنهای حادثه مخرب ملت و دولت اسلام هیچ متوقع، «نبود اگر تفصیل نوشته شود يك کتاب است حضرات فاسد العقیده از فرقه جدید و از دهری، «و طبیعی ووو وقت را منتهم دانسته در مقام تخریب اسلام و کندن ریشه روزنامه ها مثل، «موقف تطایر کتب قیمه ما من جریده الاوفیها سهم علی الاسلام و العلماء قضی الامر و مضی، «مردم مقدس تازه ملتفت شدند که بد شد جناب مجتهد را از تبریز بیرون کردند علی الظاهر،



پ ۸۵

شیخ مرتضی آشتیانی

آنان میبود و هر یکی بنام پیشوایی دستگاهی برچیده میداشتند و بهیچراه چشم پوشی از آن نمی توانستند. آن هوشیاری در باره نیرومندی دولتهای همسایه و بیمناکی حال ایران که دوسید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و دیگران را میبود و ایشان را بتلاش میانداخت در اینان هر گز نمیبود.

اتابك چون زمینه دو دستگی را آماده دید فرصت را از دست نداده بسود جویی برخاست، و باتش از دور و نزدیک دامن زد. چنانکه گفتیم کارکنان او بنزد علما آمد و رفت میکردند و رنجش و بدگمانی آنان را از مشروطه خواهان بیشتر میگرددانیدند.

